

نمایشنامه « کاش همسایه ما میشدی »

سخن نویسنده : کاش که همسایه ما میشدی ... مایه آسایه ما میشدی هر که به دیدار تو نائل شود
یک شبه حلال مسائل شود.....

زمان : عصر انتظار

مکان : کوچه های دور از انتظار

شخصیتها : دستفروش / نوجوان ۱ / دختر جوان / پسرک / ممد آمریکایی / علی سیا / نوجوان ۲ / جانباز شیمیایی

((میدان یا خیابانی که تابلوی کوچه ای که غبار سراسر آنرا گرفته است و نام کوچه مشخص نمی باشد
مردی میانسال دستفروشی با لباسی غیر متعارف دستفروشان و با کت و شلوار و با بلندگوی دستی وارد
خیابان می شود))

دستفروش : سبزی پاک می کنیم // فرش و موکت می شوریم // خرابی تلویزیون، ماهواره ، تکیه دادن گهواره
// اجناس کهنه شمارو می خریم // ظرف می شوریم // جارو می زنیم // خرید می کنیم // انواع سی دی
های مجاز ایرانی می فروشیم

((تلفن همراه او که زنگ غیر متعارفی نیز دارد به صدا در می آید ، دستپاچه تلفن خود را از جیب در آورده
و جواب می دهد گفتگو از بلندگوی دستی پخش می شود))
دستفروش : بله خانوم جان

زن : رجب کجایی ؟ چرا دیر کردی ؟

دستفروش : اداره هستم عزیزم ، مدیرمون قراره جلسه گذاشته ، امروز یه کم دیرتر میام خونه ...
زن : من نمی دونم این ریستون به غیر جلسه گذاشتن کار دیگه ای تو اون خراب شده نداره ؟
دستفروش : خب چه کار کنم ریسه دیگه

زن : من نمی دونم ، من امشب باید برم عروسی // مگه قرار نبود پول بیاری ؟ دیرم میشه ها ... باید ناخون
بکارم

دستفروش : ناخون بکاری ؟ مگه ناخون های خودت چشه ؟

زن : بابا یه کم امروزی باش // ناخون مخصوص مجالس و مهمونیهاست // زینت جون هم داره میکاره , نباید جلوش کم بیارم

((نوجوانی از داخل کوچه رد شده و به دستفروش))

نوجوان : آقا مامانم میگه خونه ۲ تا فرش ۱۲ متری داریم میشوری برامون ؟

زن : رجب کجایی ؟ فرش چیه ؟ مامان کیه ؟

((رجب که تازه متوجه دست گلش و پخش گفتگو از بلند گو میشود , دستپاچه :))

رجب : هیچی فرشهای ادا نمونه چشم چشم ناخونم میشورم // فرش میکارم

زن : چی میگی ؟ حالت خوبه ؟

رجب : آره , آره حالم خوبه ((سریع تلفن را قطع می کند , رو به نوجوان ,))

رجب : خب بچه جون , خونتون کجاست ؟

نوجوان : داخل کوچه , خیلی دور نیست //

رجب : باشه بریم بریم که سوتی دادم در حد المپیک

((رجب و نوجوان از کوچه خارج می گردند // دختر جوانی در حالیکه مشغول صحبت کردن با تلفن همراه

خود می باشد , وارد صحنه می گردد))

دختر جوان : ها؟ بنال ... باز که زنگیدی ؟ ایندفعه چه مرگته ؟ مگه نگفتم زیاده روی نکن اه همش

میگه خمارم خمارم خب یه کم طاقت بیار بینم چه کار میتونم بکنم واست ؟ مایه ات جوهره ؟ ۳۵ تا

تخت , چونه هم بی چونه خب بهت می زنگم ((تلفن را قطع می کند و مشغول شماره گیری می

شود))

دختر جوان : الو سامان کدوم گوری تو پس ... یه ساعته انجام بجنب بجنب مشتریا پدرمو در

آوردن من میرم آخر کوچه ... بیا اونجا بای

((دختر جوان از کوچه خارج شده و پسرکی با لباس زننده و با لهجه ای که شباهت به دختران دارد وارد

صحنه می گردد و از تماشاچیان آدرسی را می پرسد))

پسرک : ((رو به یکی از تماشاچیان)) ببخشید آقا این پارک دانشجو کجاست ؟ ((واز چند نفر به همین گونه

سوال می پرسد خسته شده و زیر تابلوی کوچه می نشیند تلفن همراه خود را در آورده و شماره گیری

می کند))

پسرک : الو کامی سلام خوبی عزیزم ؟ اخه گلم این چه آدرسی بود بهم دادی ؟ چی ؟ آره گم شدم ...
می ترسم کامی آره اینجا مردم یه جور دیکه نگام می کنند..... خیلی گرمه گلم الان نمی دونم کجا م
؟ الو الو صدات قطع و وصل میشه ((تلفن قطع می شود ... پسرک مستهسل از جای خود بلند می
شود))

پسرک : آرایشم الان پاک میشه آخه وای خدا تو رو نکشه کامی کامی با اون ادرس دادنت ((و
همانگونه نا امید از کوچه خارج می گردد // علی سیاه با لباس و کلاه و دستمال یزدی معروف وارد صحنه
می شود.))

لات ۱ : ای خدا مریدم از گردن کلفتی ؟ اخه کسی نفس کش تو این کوچه نیست // از صدقه سری ماست
بخدا // از سر این کوچه تا ته این کوچه , کوچه بغلی و حومه همه زیر قدرت من علی سیان ((عربده کشان
((اگه نفس کشی تو سیطره حکومت من بی اذن و اجازه داش علی سیاه نفس بکشه از زیر تیغ سه دم من
علی سیاه سُر میخوره تا خودِ خود درک جهنم مرد می خواد که با من کل بندازه و مرد نمی بینم)) (به
زیر میله تابلوی کوچه تکیه داده و می ایستد // ممد آمریکایی نیز با همان لباس و دستمال یزدی معروف وارد
می شود.))

ممد آمریکایی : اونکه عربده می کشید میگفت مرد نمی بینم از بس مشت های ممد آمریکایی خورده به چال و
چولش کور شده طفلک , کجاست تا چشاشو باز کنه تا ببینه یه مرد جلوش وایستاده // اره بیا ببین مرد اومده
// ممد آمریکایی اومده

علی سیاه : نقل چشمو چال و مشت و پشت و مادام کوری نیست // شب بود سیلاتو ندیدم مرد ((قهقهه می
زند))

ممد آمریکایی : وقتی با یه مشت پا قباله چشاتو مهر کردم می فهمی همین روزهاست که با زندگی سگیت باید
وداع کنی // مگه صد بار نگفتم تو این کوچه نباید بنمت ؟

علی سیاه : مال خودمه این کوچه // همه هم می دونن // تو تفاهم نامه انجمن لوتیهای محل هم نوشته خودتم
پا اون تفاهم نامه رو امضا کردی داش

ممد آمریکایی : اونیکه خوردی اشغال داشت // تفاهم نامه چه کشکیه بچه جون // ؟ زود راهتو بکش برو که
اصلن حال و حوصلتو ندارم

علی سیاه : اگه نکشم ؟

ممد آمریکایی : می کشونمت که هیچ می چلونمت که هیچ سر جات هم می نشونمت بچه

علی سیاه : هه هه هه خندیم // اگه راست می گی بیا دوئل کنیم

ممد امریکایی : قبوله

((اهنگ تگزاس پخش می شود // هر دو پشت به هم می ایستند))

ممد امریکایی : تا ۱۰ می‌شمرم

علی سیاه : خودتم می دونی که من تو پرتاب تیزی طلای اول لاتا المپیک رو دارم //

ممد امریکایی: می شمرم ۱۰ / ۹ / ۸ / ۷ ...

((با هر شمارش یک گام به عقب تر رفته به شماره یک که می رسند , نوجوانی با لباس زنده وارد صحنه

می شود در حالیکه شاخه های زیادی از گل نرگس به همراه دارد و رو به ممد امریکایی می کند))

نوجوان ۲: آقا گل ... گل می خرید از من ؟

ممد امریکایی : دک تو از کجا پیدات شد بچه برو گمشو بینم با اون سرو وضعت اه اه اه ((نوجوان را پرت

می کند // نوجوان سراغ علی سیاه می رود و این باز از او خواهش می کند که گل بخرد ولی او نیز همین

رفتار را با او دارد و او را به میانه میدان پرت می کند // پسرک زمین می خورد و گریه می کند و دستانش را

با گل به بالا دراز می کند))

نوجوان ۲: آخه خدا جون تا کی منت این جماعت نامردو باید بکشم ؟ اخه یکی نیست به فریادم برسه ؟ تا کی

نداری ؟ تا کی بیچاره گی ؟ هر چی کمتر داشته باشی بیشتر هم بهت زور می‌کن // دستفروش , نوجوان

۱ / پسرک دختر نما و دختر جوان نیز وارد صحنه می گردند و هر کدام دیالوگهای نامفهومی را بر زبان می

آورند // به طوریکه همه و پیچ پیچ فضا را پر می کند و هر از چند گاهی نیز به پسرک نگاهی کرده و خنده

ای از روی تمسخر به او می کنند // اوای امواج دریا و صدای پرندگان پخش می شود // جانباز شیمیایی

وارد صحنه نمایش می گردد با وارد شدن و دیدن هیاهو سرفه هایش بیشتر می شود // به کنار نوجوان رفته //

نوازشش می کند و لبخندی به او می زند // از جیبش پول در آورده و تمام گلهايش را می خرد // او را از

زمین بلند کرده و دستش را می گیرد // چفیه را بر سر بازیگران کشیده و بر هر کدام یک گل می دهد //

دستان جانباز یک سری پاکت دعوتنامه می باشد که از شماره ۱ تا ۳۱۳ شماره بندی شده اند // این دعوتنامه

را نیز به بازیگران و در اتمام نمایش به تماشاگران می دهد // جانباز تمام شخصیت های نمایش را به سر

کوچه هدایت می کند با چفیه خود تابلوی کوچه را پاک می کند // بر روی تابلوی کوچه نوشته است : کوچه

انتظار // شخصیتهای نمایش در حالیکه لبخندی از رضایت بر لبانشان نقش بسته به اتفاق جانباز به داخل

کوچه می روند // اشعار دلنشین محمد رضا اقاسی در وصف امام زمان نیز پخش می گردد))

پایان

توضیحات : مدت زمان این نمایش ۳۰ دقیقه می باشد

دعوتنامه ها بر داخل پاکت نامه بوده ، بر روی هر پالکت از شماره ۱ تا ۳۱۳ شماره بندی شده و این عنوان نوشته شده است : دعوتنامه شماره :

در درون پاکت دعوتنامه قرار دارد که در یک طرف ان اینگونه نوشته شده است :

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم عجل لوليک الفرج

اقا / خانوم :

شما به سپاه یاران و سربازان حضرت ولی عصر (عج) با شرایط ذیل دعوت می شوید

۱ // ۴۰ روز قرائت زیارت عاشورا و هدیه به وجود نازنین حضرت حجت

۲ // ختم کامل قران کریم برای سلامتی وجود نازنین حضرت حجت

۳: ۴۰ جمعه قرائت دعای شریفه ندبه به نیت تعجیل در ظهور حضرت حجت

والسلام علیکم و الرحمی الله و برکاته

و بر روی دیگر این دعوت نامه نیز بروشور این نمایش چاپ خواهد شد.....